



تهران : اذان ظهر ۱۲:۱۶ اذان مغرب ۱۷:۴۳ اذان صبح فردا ۵:۴۲ طلوع آفتاب ۷:۰۹

چهارشنبه ۵ بهمن ۱۳۹۰ / ۱ ربیع الاول ۱۴۳۲ / ۲۵ ژانویه ۲۰۱۲ / سال نهم / شماره پیاپی ۱۴۴۸ / شماره ۵۲۴ دوره جدید / ۲۰صفحه

روزنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان

نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف

تلفن: ۸۸۶۵۳۳۹۱-۲ نمابر: ۸۸۸۸۰۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵

امور مشترکین: تلفن: ۸۸۸۱۴۳۳-۰۲۲

توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰

چاپ: نشر روزتاب تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶

www.sharhnewspaper.ir

آقای دوزنقه

چهار تکه جنس از یاد رفته

جواد مجابی

■ برای رسیدن به خانه خواهرش که نشانی پیچاپیچی داشت راهی دراز پیمودیم. از کرج تا آستانه‌اشرفیه. بازپرس پرونده «شاهین شب» بودم. برای تکمیل اسناد و پیدا کردن مدارک تازه به قاغخانه سابق او می‌رفتیم. یک کارآگاه و پاسبان همراهم بودند. در خانه را زدیم و خواهرش دم در آمد. اجازه نفقش را که دید در را باز کرد. همه جای آن خانه کوچک را کارآگاه و پاسبان زیر و رو کردند تا بالاخره در هواکش کولر، یک گونی برنج پیدا شد که چهار پارچه جنس عتیقه در آن بود. صورت جلسه شد و آن محموله را با خود آوردیم. اشیا مهر دربار را بر خود داشت و پیدا بود که هنگام غارت کاخ‌های سلطنتی به سرقت رفته است. به مشتاق گفتم: تو که گفته بودی تنها مسافرکش‌ها را می‌کشتی، بهانه‌ات هم این بود که داری انتقام عصمت زنت را می‌گیری، اینها مال راننده‌ها نیست، بگو از کجا آمد؟

- «این عتیقه‌ها، مال اولین کسی بود که کشتم. با کشتن او ترسم از خون و مرده ریخت، پس از آن بود که خیلی راحت آن ۱۷ نفر را عرض چندماه، سر به نیست کردم. یک سال پیش بود که از آستانه آدمم تهران. آن موقع همین خواهرم که شهادیدید، پیش آدم اعینانی نوی دریند دختمکار بود. صبح زود می‌رفت و شب‌ها ساعت هشت می‌آمد خانه. گاهی هم آقا او را نگه می‌داشت. عاتقه با شوهرش در نظام‌آباد اجارنشین بود. برای پولی مختصر لنگ بودم، طلبکار برای ۵۰هزار تومان با پاسبان دنبالم بود. رفتم به خانه خواهرم، قرض خواستم نداشت، گفت: شاید بتواند از ارباب پیر بگیرد. رفت و رو انداخت، نداده بود نه به عنوان مساعده و نه به هر صورتی که پیرمرد راضی شود. گفتم شاید با التماس بیشتر به من بدهد. فردا پیشش رفتم و وضع ناچورم را شرح دادم، گفتم به خاطر سال‌ها خدمت همه‌جوره خواهرم، کمکی به من یکند، پیرمرد از سر سیری نگاهم کرد و چیزی به من نگفت، مرا داخل آدم نمی‌دید. رو کرد به عاتقه، گفت این ابله را از اینجا ببر، باز التماس کردم و سر آخر به گریه افتادم. گفت: گناخانه که باز نکردم، عاتقه هر کاری اینجا کرده، مزدش را گرفته. خواهرم جلسم من التماس و زاری کرد. تأثیری نداشت. تهدید کرد که الان پاسبان صدا می‌زند. بیرون خاله پرسه زد.م تا خواهرم از خانه در آمد و رفت و مرا ندید. آن طرف‌ها دور زدم تا ساعت ۹ شد. رفتم و در زدم. از توی خاله پرسید: کی هستی، چه کار داری؟

صدایم را که شناخت، در را باز نکرد. می‌دانستم سگ نگهبان و زنگ خطر ندارد. از دیوار نيزه‌دار سیم‌پیچ پریدم تو، دست و پایم از خارها خوین شد. دم حوض دستم را شستم، شیشه پنجره را شکستم. رفتم تو. به صدای شکستن آمد به سراسر، مرا دید. خیلی پردل بود. سرم داد زد. اینجا چه غلطی می‌کنی؟ گفتم! آندام چیزی را که به التماس ندادی به زور بگیرم. گفتم: من توی خاله هیچ‌وقت پول نگه نمی‌دارم. گفتم سکه که داری با طلا گفتم، هیچ‌چیز که به درد دزد احمقی مثل تو بخورد ندارد. جوان بودم و او ناتوان بود. ۱۰ساله‌ی داشت. روی سینهاش نشستم و دست و پایش را بستم. داد و فریاد کرد اما در باغ درندشت صدا به جایی نمی‌رسید. ضامن‌دار را گذاشتم زیر گلویش، گفتم پول را بده. خونسرد گفتم: جوان خودت را معطل نکن. قرانی نصبی نمی‌شود. گفتم اقلا ۳۰ تومن بده. گفتم: حتی یک شاهی. چاقو کمی گلویش را برید و خون ریخت. روی پارکت. گفتم ۲۰هزار تومن بده، نگذار تا کارت کنم. با اینکه دردش گرفته بود اما خونسرد بود. خلاف من که دستپاچه بودم. حاضر شدم پنج هزار تومان بگیرم و بروم. چون اصل نمی‌خواستم یکشمش شاید هم نمی‌توانستم. خون حلال روی لباس من هم پاشیده می‌شد. حرف می‌زد.م دایم از ترس و عصبانیت، اما او نمی‌ترسید و مرا می‌ترساند و نمی‌دانستم چه می‌کند. تا دو هزار تومان که راضی شدم، خرخر کنان گفتم: نه فحش داد. دیدم که در زدره بی آنکه متوجه شوم گردنش را بریدم،م. عین گوسفند. آقای بازپرس، باور کنید او خودش، خودش را کشت با بی‌رحمی یا پول‌پرستی‌اش، تا آن روز من دست روی کسی بلند نکرده بودم. مستاصل بودم و طلبکار ابرویم را برده بود و مثل شیطان دنبالم می‌آمد. وقتی دیدم به دست من گشته‌ام. حالم متقلب شد. نشستم بالای تن بی‌شرش. گریه کردم تا دیروقت. بعد که حالم جا آمد بلند شدم. رفتم توی حمام، سر و تنم را شستم، آدمم در گنجه لایبش را باز کردم. بهترین لباس او را پوشیدم، به خودم عطر زدم، ساعتش را به مچم بستم، نمی‌دانم چرا عینکش را هم برداشتم و به چشم زدم. دنیا در نظرم تار شد، آن را توی جیبم گذاشتم. سر فرصت خانه را گشتم. جز هزار تومن پول توی کوشی میزش پیدا نکردم. اما خانه پر از عتیقه بود که من نه قیمتش را می‌دانستم و نه می‌دانستم به چه درد می‌خورد. هر چیزی که به نظرم خوشگل می‌آمد یا طلایی و نگین‌دار بود برداشتم و توی گونی ریختم، آن قدر که بتوانم به دودش برم. از خانه مرآمدم همان سحر حرکت کردم به آستانه مال خروایی را می‌شناختم. یکی‌اش همان که طلبکار من بود. جنس‌ها را به هر قیمتی که خریدند! آمد کردم اما این چهار تکه جنس را به هر مشتری که نشان دادم، گفتند مهر دارد، گیر می‌افتیم. آنها را توی گونی ریختم و پرت کردم توی هواکش. بعد هم یادم رفت.»

۸۵/۶/۲۳

برای ششمین سالگرد نبودن «م. آزاد»

من از پریشانی‌ها سخن نمی‌گویم...



علیرضا رییس‌دانایی

من از پریشانی‌ها سخن نمی‌گویم/ بزرگ بودن رود از پرندهی‌ست/ که با نای سبز خوئین می‌خواند/ بزرگ بودن رود از نبودن است/ به دریا نشستن است و رازی نگفته است/ نه گفتن! /من از پریشانی‌ها، سخن چگونه بگویم؟ محمود مشرف‌آزادتهرانی (۱۳۸۴-۱۳۱۲) را همه با نام شعرای (م. آزاد) می‌شناسند. شاعری که به مفهوم دقیق کلمه‌ا، هر چه رنگ تعلق پذیرد، آزاد بود و رها، او هرگز گندم‌هایی و جوفروشی نمی‌کرد. شاعری ذاتی و غریزی بود زین سبب آنگاه که نخستین دفتر از سروده‌هایش را به سال ۱۳۳۴ شمسی و تنها در ۲۴ صفحه و با پیش‌سخنی از زنده‌یاد شاملو (الف. بامداد) منتشر کرد، به‌شمارت ظهور شاعری گردید که بعدها یکی از چهره‌های مطرح شعر معاصر شد. شاملو در یادداشتی که بر دفتر «دیار شب» نوشت درباره

هنر سرودن م. آزاد گفت: «در این اشعار تلاش هست، اما مسوولیت در برابر مخاطب فراموش شده است. آزاد، این مسوولیت را به زودی در خواهد یافت، من این را یقین دارم.» آزاد با همان نخستین شعرهایش نشان داد که هم با ادبیات کلاسیک آشناست و هم به نوگرایی گرایش دارد. از این رو در تمامی سال‌های سرودن با تلفیق زبان آراییک و نوعی مدرنیسم، به زبان خاص و ویژه خود در شعر رسید، به گونه‌ای که کلام او را از دیگر شاعران هم‌دوره‌اش متمایز می‌کرد. م. آزاد یک شاعر سیاسی نبود. لیکن از مسائل اجتماعی روزگار خویش نیز غفلت نمی‌ورزید و به همین سبب اشعار او نسبت به وقایع جامعه خشن نیست. او نه چون کسرائی به دنبال شعر متعهد است و نه چون سپهری، به عرفان گرایش دارد. م. آزاد در نوگرایی به نیما توجه دارد و در سرودن بیشتر به اخوان ثالث نظر دارد. او هرگز وزن را از پای سروده‌هایش بر نداشت بلکه تلاش کرد با بهره‌گیری از اوزان کلاسیک و آوردن آن در قالب‌های شعر امروزی، آثاری پدید آورد که همچون شعر برخی معاصران او هم در تاریخ مصرف نداشت‌ه باشد و هم سهل و ممتنع باشد:

«گل من، پرندهای باش و به باد بگذر/ مه من شکوفای باش و به دشت آب بنشین
گل باغ آشنایی، گل من کجا شکفتنی که نه سرو می‌شناسد/ نه چمن سراغ دارد؟»
زبان روان و سلیس شعر آزاد و نیز دانش ادبی، او سبب گردید که بعضی مدعیان شعر مدرن فارسی یقین کنند که حتی شعر سپید سرودن و وزن را به یک سو نهدان هم بی‌پشتوانه ادب کلاسیک فارسی امری محال است. اگر نیما

چهارشنبه‌خوانی

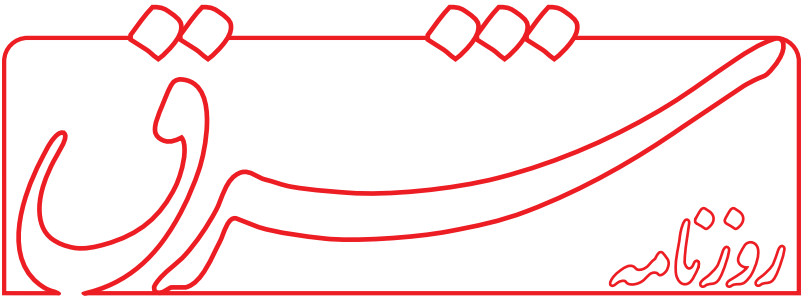
سیامو



بهاره رهنما

مجموعه داستان‌ای از نشر نی که اتفاقا مال نازگی‌ها هم نیست و چاپ اولش برای دو سال پیش بوده به دستم رسیده با همین نام «سیامو» با قطع جیبی و جلد نگاهار گردانی که توجه آدم را هم به علت قطع کتاب و هم به علت رنگ زردی جلد به خود جلب می‌کند. نوشته خاتم شهره احدیدت. خانم احدیدت را از کارگاه رمانی که به اتفاق جمعی و به سرپرستی آقای حسن شهسواری گردانده بودیم، می‌شناسم؛ کارگاه رمانی که اتفاقا اکثر شرکت‌کنندگان نویسندگانی بودند که آثار دوم یا سوم‌شان را در دست نوشتن داشتند. در گایه‌گاهی که قسمت‌های مختلف آدم‌های کارگاه را می‌شنیدم، بنابر حسن و حال خودم چندتاپیشان برایش بیشتر از بقیه دنبال کردنی بود، یکیش رمان (حالا به پایان رسیده) خاتم شهره احدیدت بود. با قلمی زنانه، به دور از سانی‌مانتالیسم جاری در اغلب نوشته‌های اینگونه که گاه خودم هم در دامش گرفتار شده‌ام. حفظ کزن مرز بین ایجاد احساس برای مخاطب ولی عدم ایجادفلوت برای او کاری است که خاتم احدیدت هم در رمانش تا آنجا که من شنیدم‌ام و هم در مجموعه داستان «سیامو» به

مجموعه «یک مشت شعر نگفته» دربرگیرنده ۶۸ قطعه شعر کوتاه و نیمه‌بلند از مسعود رفیعی‌طالقانی، شاعر و روزنامه‌نگار است که بیشتر آنها، آندوه لاینحل بشر را که برخاسته از سوال‌های هستی‌شناسانه‌اوست، دستمایه قرار داده‌اند؛ مفهومی غالب که به محض رخ‌نمودن در برابر شاعر، تمایلات انسانی دیگر او را تحت شعاع قرار می‌دهند و عطری به حزن آمیخته به لحظات وی می‌زنند. طالقانی که در شعرهای‌ها، کارگاه جهان / ابلارقرن‌هاست / با/زمزمه‌های رهایی چه کار؟ / اما ما گفت‌اند / که باید / انباردار / به‌انیم؟ و «این آخرین کبریت بود / که سوخت / حرفی‌چه دارد / فالوس یا سیگار» از خود شاعری ناکام و لمرده عرضه می‌کند



چهارشنبه ۵ بهمن ۱۳۹۰ / ۱ ربیع الاول ۱۴۳۲ / ۲۵ ژانویه ۲۰۱۲ / سال نهم / شماره پیاپی ۱۴۴۸ / شماره ۵۲۴ دوره جدید / ۲۰صفحه

روزنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان

نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف

تلفن: ۸۸۶۵۳۳۹۱-۲ نمابر: ۸۸۸۸۰۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵

امور مشترکین: تلفن: ۸۸۸۱۴۳۳-۰۲۲

توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰

چاپ: نشر روزتاب تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶

www.sharhnewspaper.ir

بوی جوی مولیان

برای ششمین سالگرد نبودن «م. آزاد»

من از پریشانی‌ها سخن نمی‌گویم...

توانست در برابر خیل طاعنان دوام آورد و بدایع و بدعت‌های خویش را سندیّت بخشد از آن روی بود که در کارنامه ادبی‌اش آثاری همچون مثنوی رنگ پریده، افسانه و قطعاتی همچون چشمه و سنگ و انگاسی وای شب را داشت که سرشار از ریتم و وزن‌اند. در شعر سپید شاملویی نیز، شاعری همچون الف. بامداد، هم ادبیات کلاسیک را می‌شناخت و هم شعر و نثر آهنگین را و این گونه است که هم نثر شاملو و هم شعر او حتی در ترجمه‌هایش از آثار هایکو‌سرایان ژاپنی یا لورکا و دیگران، به نوعی تشخیص وزنی و واژگانی رسید‌اند نکته اینجاست که تنها مطالعه شعر قدمایی با درنگی بر نکات وزن عروضی و بحور، دلیل سرودن شعر خوب نتواند بود. آزاد اساسی یک

آفرینشگر ادبی و هنری، بیش از هر چیز جهان‌بینی و نوع نگاه او به هستی است پس آنگاه ابزاری همچون واژگان و دست‌و‌زنان و صنایع بدیعی و لفظی، یک آفریننده خلاق آن گاه که جهان را درمی‌یابد از ابزاری مدد می‌گیرد تا آنچه را که می‌داند، ثبت کند و در این صورت است که می‌تواند تاثرات خود را از اجتماعی که در آن می‌زید و محیط پیرامونی‌اش روایت کند و چنین است تفاوت یک هنرمند روشنفکر با یک فرد معمولی که به قول فروغ فرخزاد: «ثانی که برای یک بشقاب پلو فریاد می‌زند»

او تصویرسازی در شعر را از جریب از هنر شعر می‌داند و در کنار به کارگیری وزن و واژگانی هارمونیک حتی در کونه سروده‌ها نیز امضا و رد خود را باقی می‌نهد: «برای گذشتن از این رود رنگین کمائی باید بود»

در این شعر دو سطری که هم نمی‌هایکویی دارد و هم گوشه‌چشمی به خسروانی‌ها حتی بدون توجه خواننده به محتوای عارفانه شعر، واژه‌ها نوعی رنگ‌آمیزی را به ذهن خواننده القا می‌کنند که این رنگ‌آمیزی هم تصاویری ناب را به ذهن القا می‌کند. این هنر م. آزاد است که پیش از او فروغ نادرپور نیز به گونه‌ای موفق در این وادی گام زداده.

در کلام آزاد شکستن سرور که یک درخت اساطیری است، مفهومی فراتر از شکستن یک درخت را دارد و همچنین بریدن (تاک) که بیشتر درختی است خیامی، در کلام آزاد، این قبیل عناصر بار سیاسی و اجتماعی شگرفی به شعر او می‌بخشد بی آنکه در دام ابتذال و شعر سیاسی تاریخ مصرف‌دار درغلند. زبان آثار آزاد همچنان که رنگ و بوی غنایی دارد، در مسیر شعر امروز نیز هست، هیچ پروگویی و ابجازی که خاص اوست و تصاویر و کنایات خود را زین داراست، بی‌تردید

م. آزاد در کنار بزرگانی همچون اخوان، سپهری، فروغ، کسرائی، ابتهاج، نادرپور و آثنی در شمار سرایندگانی است که وزن شعر نو فارسی واملد آنان است و نسل امروزین از شاعران، حتی غزل‌سرایان نیز به نوعی از سهل و ممتنع بودن روایت و واژگان او الهام می‌گیرند.

فیروزه مظفری

firoozeh.mozaffari@gmail.com



کلبه مشاییر

میراثِ هاینریش بُل

نوشین پیروز

کوچک و زیباست، که بل و خاتونداش اغلب تابستان‌ها را در آن می‌گذرانند. «بینک» و «میشل» در مصاحبه‌ای که اینجا با او انجام داده‌اند، اتفاق کار بل را چنین توصیف کردند: «ثاته اتاق کارش بسیار اندک است. میز کار بزرگی دارد که قلم و کاغذ، روزنامه، زیرسیگاری با ته سیگارهای فراوان درونش روی آن است. پشت‌سر او کتاب‌های چاپ جدید در قفسه‌های کتاب قرار دارند ... ا... ا... طرح و نقشه‌هایی

وقتی بیشتر می‌دانیم که یادمان باشد، ۸۰درصد شهر کلن در جنگ جهانی دوم از بین رفت، چنانی دوم از بین رفت، بل در مصاحبه‌ای درباره سختگیر است که در عصری است که در رمان‌های من نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند. به‌منظرم نثر نیاز به مکان دارد، او نویسنده‌گان سراسر دنیا

کردند. این خانه دروازه‌ای چوبی و سردر گردی در بالای آن دارد، با دیوارهای آجری که در وقت بهار و تابستان با گل پوشیده می‌شوند. در حیاط آن علاوه بر چند درخت قدیمی و زیبا، تابلوهایی هست که روی آن نام هر نویسنده‌ای که مدتی در اینجا زندگی کرده است، نوشته شده. در حال حاضر، چهار آپارتمان برای اقامت نویسندگان و آتلیه‌ای برای برگزاری نمایشگاه و یک کتابخانه از تمامی آثار بل در اینجا وجود دارد و هر هنرمندی می‌تواند حداکثر مدت چهار ماه در اینجا زندگی کند تا در محیطی راحت و آرام و امن به خلق آثار خود بپردازد و هیچ اجاره‌ای هم برای اقامت در آپارتمان از هنرمند دریافت نمی‌شود! بلکه خالق «عقاید یک دلقک»، مهم‌تر از نوشته‌هایش، «لیخندی» را که بر صورت تمام نویسندگان بی‌پناه دنیا، با شنیدن ناشی می‌نشیند، به عنوان «میراث» خود باقی گذاشت.

وقتی به یاد مبار / وقتی به ۹ سالگی عاشق شده بودم / من را یاد

بیخجال کلیددار خانه مبار بزرگ بیندار / که هرگز باز نمی‌شد / از دست ما / بیا / کش‌هایم را بدزد / ارخت‌های چنار را نشام بده / و شمشادهای سبز پیاده‌رو / که هر عصر / تا پایان کوجه با من می‌آیند / بگو خیال داری به‌نامم؟ / اینچنین است که به زبانی بی‌نهایت بی‌غش و سلاسه، به صمیمانه‌ترین شکل، دل‌لاری‌هایی را که خودش از هر کسی بهتر بلد است، آرزو می‌کند از دهان معشوقش بشنود تا از شر تنهایی فرساینده و عذاب‌آور بشری خلاص شود. این کتاب را نثر علم در شمارگان ۱۱۰۰ نسخه و با قیمت ۲۳۵۰ تومان وارد بازار کتاب کرده است.

کالری «لازار» با ۱۰ نقاش فعالیت‌هایش را آغاز می‌کند

گالری «لازار» که به دلیل بیماری ژانت لازاریان – مدیر این مجموعه یک‌سال گذشته را تعطیل بوده است، روز جمعه – هفتم بهمن – با نمایش آثار ۱۰ نقاش، دوره تازه فعالیت‌هایش را آغاز می‌کند. در این نمایشگاه آثار ۱۰ نقاش را به تماشا می‌گذار. این نمایشگاه تا ۲۱ بهمن دایر خواهد بود و علاقه‌مندان می‌توانند از این آثار در گالری لازار واقع در دروس، خیابان یارمحمدی بعد از تقاطع حجت سوری، کوی کو، شماره ۱۲ دیدن کنند.



قطعه ۲۰۳

پشتوانه رنگی

پوریا سوری



■ مرد مرموز، برزخ، مردی که در فهرست حضور و غیاب خیمه تنها با نام «دکتر کاف» شناخته می‌شدا! امروز صبح به حرف آمد. تلویزیون داشت گزارشی درباره آخرین نوسانات طلا و دلار در بازار ارایه می‌داد. گروهی دنبال گروه دیگر گذاشته بودند که سکه و دلار خریدفروش نکنند، از آن طرف یاد بانک‌ها سکه پیش‌فروش کرده بودند، مردم هم کرور کرور پشت در بانک‌ها صف کشیده، تا از این خیرات بی‌نصیب نمانند، خلاصه آنکه بلبشویی بود و خانم گزارشگر با هیجانی مثال‌زدنی از رونق اقتصادی می‌گفت و برهانش هم این بود که وضع مردم خوب است که صف کشیده‌اند پول‌هایشان را خرج کنند.

گزارش که تمام شد، دکتر کاف چند قدمی به سمت وسط خیمه برداشت و بعد به یکباره برگشت و با سکوت

مرموزی به صفحه تخت تلویزیون خیره شد و گفت: این اتفاق تجلی تئوری پایان‌نامه من در مقطع دکتراست.

همان فرازی که نوشته‌بودم باید سرمایه‌های معطل مانده

رو به هر طریق که شده وارد چرخه بانکی کرد، حتی اگر

ذخایر طلای کشور حراج چنین امری بشه، درست مثل

بریتانیای کبیر! حیف که مرگ مجال نداد بمومن و این

روز فرخنده روبینم.

استیو جابز که گوشه‌ای نشسته بود و با دقت به

حرف‌های دکتر کاف گوش می‌داد، گفت: آقای دکتر!

بیخشید شما دکترای اقتصاد دارین؟

دکتر کاف گفت: خیر!

استیو، دستی به کف سرش کشید و با خنده گفت:

خدارو شکر! داشتم به عقل خودم شک می‌کردم. چون تا

آنجا که من می‌دونم باید سرمایه‌رها رو وارد چرخه تولید

کردا و تا اونجایی که همون اقتصاد دانای بریتانیای کبیر بش

معتقن؛ ذخایر طلا پشتوانه پول مملکت، همون که بهش

می‌گن «پشتوانه رنگی»، راستی گفتن دکترای چی‌ارین؟

دکتر کاف که ابروهایش در هم گره خورده بود بلند

شد و با خشم به سمت خروجی خیمه رفت، هنوز از در

خیمه در نشده بود که با سر رفت توی سینه ایرج میرزا

که داشت می‌آمد داخل! هر دو پخش زمین شدند، ایرج

قلم و کاغذهایش ولو شده بود روی زمین، خم شدم و

ورق‌ها را برایش جمع کردم. روی یکی از برگ‌ها شعری

نوشته شده بود از این قرار:

داد معشوقه به عاشق پیغام

که همه مهری‌ام را می‌خوام

نشوم یکدل و یک‌رنگ ترا

تا جدی مهری‌ام را به خدا

گر تو خواهی به وصالم برسی

برو به راسته فردوسی

تو بخیر سکه به مبنای دلار

عاشق بی‌خرد ناهنجار

دادن مهریه امری شرعیست

برو داخل! پشت وپن‌ترین لایبت

خیره از باده و دیوانه ز بنگ

هی یخر سکه، بدو مرد ز رنگ!

مرگ مولف

پایان لنینیسم در آغاز استالین



سام محمودی سرابی

■ این هم از مقتضیات تاریخ‌خوانی مطبوعاتی است که همه رخداده‌ها به‌شکلی کنسروی خوانده و یادآوری می‌شوند تا مبدا از خاطر پر افغناش امروز به‌ش بشر زنده شود. اما امروز یادآور پایان هفته‌ای نم‌انگیز در مسکو و لنینگراد ۸۸ سال پیش است. هفته‌ای که همه دل‌سپردگان سوسیالیسم واقعا موجود در سوگ رهبری فرو رفتند که در صورت یا غلط فکر می‌کردند کارش خیلی درست است و حتی بعدها تصویری غلط‌تر کردند که آری گویا متأسفانه در خت سوسیالیسم او میوه تلخ استالینیسم بهار داده و برای این میوه تلخ حرجی بر درخت لنینیسم نیست! درخ از اینکه استالینیسم خود برآیند و وارث برحق میراث لنینی بود و بسا! فراموش البته نباید کرد که در عین اینکه لنینیسم در ذات خود برآند خواش لنین از اندیشه‌های مارکس بود، بسیاری از مبارزان پس از خود را به دنبال پارادایمی از انقلاب کشانید که برآیند این خواش و تأویل بود و به مارکسیسم- لنینیسم شهره شد. این پارادایم (موسوم به پارادایم انقلاب اکثتر در تقابل با پارادایم سوسیال دموکراسی اروپایی) با وجود تا کارآمدی‌های بعدی خود در حوزه سیاست داخلی و خارجی و مباحث بنیادینی نظیر دموکراسی سوسیالیستی، صدور انقلاب و... توانست نیمی از جمعیت جهان را در اردوگاهی گردم آورد که از خواش لنین از اندیشه‌های مارکس و انگلس تبعیت می‌کردند و نه صرفا کمونیسمی که مارکس و انگلس آن را در گستره سوسیال دموکراسی قابل ظهور و بروز می‌دانستند.

و حرف آخر آنکه ۸۸ سال پیش ولادیمیر ایلچ اولیانوف مشهور به لنین در مسکو جان سپرد تا پس از او دایی یوسف سوسیالیسم واقعا موجود را به عالم بشناساند!